

کننده است اکل آن قوامی باشد.

و نشئه انسان از اوّل تمیزش نشئه حیوان است چیزی را کار خوب نمی‌داند مگر آنچه را که قوای حیوانی اقتضا کند، و چیزی را بد نمی‌داند مگر اینکه قوای حیوانی ارناخوشایند باشد، و در این مرحله برای انسان تقوی به جز تقوای لغوی تصوّر نمی‌شود.

آنگاه که به مقام مراهقه (سنّ بلوغ و آغاز جوانی) می‌رسد اجمالاً تمیز خیر و شرّ انسانی برای او حاصل می‌شود و به او يك مانع الهی باطنی تعلّق می‌گیرد به نحوی که مستعدّ قبول امر و نهی از نهی کننده بشری می‌شود، ولی برای خاطر ضعفی که در این مرحله دارد به او تکلیف نمی‌شود، فقط از باب تمرین از جهت اینکه استعداد و زاجر باطنی دارد تکالیف را انجام می‌دهد، و در این مقام برای او تقوی به معنی اوّل و دوم به مقدار تمیزی که از خیر و شرّ انسانی می‌دهد قابل تصوّر است پس آنگاه که به او ان تکلیف رسید و تمیز و استعداد و زاجر الهی در او قوی گشت تکلیف از جانب خدا به واسطه‌ی انذار کننده‌ها و رسولانش به او تعلّق می‌گیرد و با قبول تکلیف به سبب بیعت و عهد برای او اسلام حاصل می‌شود که در اینجا نیز تقوی به معنی اوّل و دوم در مورد او متصوّر است، ولی تقوی به معنی سوم برای او تصوّر نمی‌شود، چون هنوز به طریق نرسیده است، و در این مقام تکلیف کننده‌ی الهی او را به تکالیف قالبی مکلف می‌کند و او را آگاه می‌کند که برای انسان راهی به غیب هست و برای او به حسب این طریق تکالیف دیگری هست و آن تکلیف کننده‌ی الهی او را به کسی رهنمون می‌شود که راه را نشان دهد و از باب اشاره یا تصریح تکلیف‌های دیگری را به عهده او گذارد، یا اینکه تکلیف کننده‌ی الهی خودش راه را به او

نشان می‌دهد.

پس آنگاه که توفیق یار او شد و به صاحب طریق تمسک جست، تا اینکه او را قبول کرد و تکلیف به بیعت و پیمان تکلیفات قلبی نمود اینجا مؤمن به ایمان خاص شده و متمسک به طریق، و متصف به تقوی به معنی سوم می‌شود و سالک الی الله می‌گردد.

و برای او در این سلوکش مراحل و مقامات و زکوة و روزه و نماز و ترك و فناهایی است.

پس در مرتبه اوّل فعل و ترك و همه‌ی صفاتش را از نفسش می‌بیند. وقتی ترقّی کرد و بعضی از چیزهایی را که مال او نیست، دور انداخت فعل را از خدامی بیند و چون دید که هیچ حول و قوّه‌ای جز به وسیله خدا نیست، از فعلش فانی شده، به فعل حقّ باقی می‌ماند.

پس آنگاه که ترقّی کرد و بعضی چیزهای دیگر را که مال او نیست دور انداخت به نحوی که از نفسش هیچ صفتی را ندید، از صفتش فانی گشته و به صفت خدا باقی می‌ماند. پس آنگاه که ترقّی کرد و همه چیز را دور انداخت به نحوی که خودش را هم در این میان ندید از ذاتش فانی می‌شود، و در این مقام اگر خدا او را باقی بگذارد بعد از فنا به بقای خدا باقی می‌ماند، و سلوک برای او تمام و کامل می‌شود و جامع بین فرق و جمع و وحدت و کثرت می‌گردد.

عرفای عالی مقام به حسب امّهات و عمده‌ی سفرها، سیر و سفر سالک را، چهار مرحله قرار داده‌اند و آنها را اسفار اربعه نامیدند.

سفر اوّل سیر از نفس به حدود قلب و آن سیر او در اسلام است و بر غیر طریق سیر می‌کند و آن را سفر از خلق به حقّ می‌نامند، و دوم سیر او از حدود

قلب به سوی خداست و آن سیر او در ایمان و بر طریق و با راهنمایی شیخ مرشد است، و در این سیر فناهای سه گانه حاصل می شود و آن را سفر از حق در حق به سوی حق می نامند.

و سوم سیر او بعد از فنای در مراتب الهی است بدون ذات و احساس به ذات و آن را سفر به سبب حق در حق می نامند.

چهارم سیر او به سبب حق در خلق است، که بعد از صحو (بیداری و هشیاری) او و بقای او به خدا حاصل می شود، و آن را سفر به سبب حق در خلق می نامند.

وقتی این مطالب را دانستی می گوئیم: معنی آیه این است: کسانی که با بیعت عام نبوی بیعت کرده و دعوت ظاهری را قبول کرده اند و با قبول احکام قلبی اسلام آورده اند، و از دیار اسلام که سینه هایشان است به دیار ایمان که قلب هایشان می باشد توجه نموده اند، و آن اعمالی را که از صاحب اسلامشان گرفته اند، عمل کرده اند، بر چنین کسانی در آنچه از افعال و علوم انجام داده و تحصیل کرده اند، باکی نیست.

و چون تقوی در لسان شرع معنی دوم و سوم است نه معنی اول، دیگر خدای تعالی نفرمود: «آنهائی که در آن تقوی پیشه کردند و ایمان آوردند، بلکه در آن مرتبه ایمان و عمل صالح اکتفا کرد ولی گناه و ایراد را به این شرط نفی نمود که از چیزهایی که توجه آنها را از ایمان برمی گرداند پرهیزگاری نمایند، و به سفر دوم و وصول به طریق کوچ کنند، و از هر گونه مخالفت های شرعی که آنها را از این توجه باز می دارد، دوری کنند.

شرط دیگر این است که بایبعت خاص ولوی و قبول دعوت باطنی ایمان

آورند و عمل صالح انجام دهند که از صاحب طریق گرفته باشند، سپس از نسبت دادن افعال و صفات به خودشان پرهیزند و به آن چیزی که ایمان غیابی داشتند، ایمان شهودی بیاورند.

و در این مقام است که سالک در ورطه‌ی حلول و اتحاد و الحاد و سایر انواع زندقه از دو خدایی بودن و عبادت شیطان و ریاضت برخلاف شرایع الهی و مشتبّه شدن ارواح خبیثه به ارواح طیّبه، می‌افتد، زیرا که این مقامی است که تحت آن مراتب غیر متناهی و چاه و چاله‌های غیر محصور است و بیشترین چیزی که در قلندر پیشگی از عقائد و اعمال فاش شده است، ناشی از همین مقام است.

چون سالک در این مرتبه صفت و فعلی را از خودش نمی‌بیند لذا عمل صالح را حذف نموده و بیان نکرده است، پس از گذر از این مرحله از دیدن ذوات خودشان نیز پرهیز می‌نمایند که این همان فنای تامّ و فنای ذاتی است. در این مقام بعد از تقوی برای آنها ذاتی باقی نمی‌ماند که ایمان یا عمل برای آنان تصوّر شود.

و برای سیر سالک در این سفر نهایی نیست و تعین و نفسیّتی برای وجودش نیست، از او شطحیّاتی ظاهر می‌شود که از غیر او صحیح نیست چنانکه در مقام قبلی نیز شطحیّات از او صادر می‌شود، و چنانکه سالک در این مقام برای نفس خودش عین و اثری نمی‌بیند، برای غیر خودش نیز عین و اثری نمی‌بیند.

و از این مقام و مقام سابقش آن وحدتی که ممنوع است و عقائد باطل و اعمال فاسدی بر آن مترتب می‌شود ناشی می‌شود. پس اگر عنایت الهی شامل

حال او شد و از فنایش افاقه حاصل نمود و باقی به بقای خدا شد بر حسب ذات و صفات و افعال محسن می‌شود، و لذا خداوند بعد از ذکر تقوی فرمود: «و أحسنوا» که ایمان و عمل هر دو را انداخته، زیرا بعد از فنای ذاتی و بقای بالله ذات و صفت و فعلش نیکو و احسان او حقیقی می‌شود، ولی قبل از این از مشوب بودن به بدی و اسائه به مقداری که قبل از فنایش نسبت وجود به نفسش داده می‌شد خالی نبود، و نیز قبل از فنا به مقدار نسبت وجود به نفسش مبعوض است، نه محبوب علی الاطلاق. و بعد از فنا و قبل از بقای بالله دیگر موضوعیتی برای او نیست تا بر او به محبوبیت و مبعوضیت حکم شود و بعد از بقای بالله محبوب علی الاطلاق می‌گردد، و لذا در آخر آیه فرمود: «و الله يحبّ المحسنين».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» ای کسانی که با قبول دعوت ظاهری اسلام آوردید.

«لِيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ وَ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» در موقع احرامتان شما را از جهت صید آزمایش می‌کند.

بعضی گفته‌اند در غزوه حدیبیه نازل شده است که خداوند بر اطراف آنها صید را جمع کرد و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در هر جا صید بر آنها محشور شد تا نزدیک به آنها رسید.

«لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ وَ بِالْغَيْبِ» تا خدا بداند چه کسی در باطن از خدای ترسد و به اینکه صید را به محض نهی از آن ترك می‌کند، و این کار سهل و آسانی است.

«فَمَن أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ» یعنی بعد از امتحان و نهی کسی که خود را

آماده تجاوز نماید.

«فَلَهُوَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» پس برای او عذاب دردناکی است.  
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» از امام صادق عليه السلام<sup>۱</sup> است هرگاه احرام بستی از کشتن هر جنبه‌ای پرهیز کن مگر افعی و عقرب و موش و ذکر وجه هر يك و تفصیل مطلب موکول به فقه است، و «حرم» جمع حرام به معنی محرم است یا جمع «حرم» به کسر حاء و سکون راء، یا جمع «حریم» به معنی محرم به حج یا عمره است، و به معنی داخل در حرم است، و هر دو وجه لفظاً و معنأً صحیح است.

«وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ» در اخبار زیادی آمده است که مقصود از «ذوا عدل» صاحب عدالت است و آن عدل الهی است از رسول صلی الله علیه و آله و امام، و اینکه ذوا عدل گفته‌اند اشتباهی است از نویسندگان و تلفظ صحیح کتاب آن ذو عدل است بدون الف، و چون در شریعت الهی قیاس جایز نیست این کلمه ذو عدل است به صورت مفرد و ذو عدل یعنی صاحب عدل مختص به حاکم الهی است تا اینکه باب قیاس را به کلی ببندد اگر چنین نبود قائل به جواز قیاس، می‌توانست در جواز قیاسش به این آیه تمسک کند.

«هَذَا يَوْمَ بَلَغَ الْكُعْبَةِ» کیفیت رسیدن هدی به کعبه موکول به فقه است.

«أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» چنانکه در فقه تفصیل داده شده است.

۱- تفسیر الصافی ۲: ص ۸۷- الکافی ۴: ص ۳۶۳ / ح ۲

«لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ» یعنی سنگینی هتک حرمت حرم را حس کند.

«عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» یعنی آنچه که قبل از زمان حکم به حرمت صید باشد.

«وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» از امام صادق <sup>۱</sup> است در محرمی که صیدی راکشته است، فرمود: کفاره بر او واجب است، گفته شد: اگر صید دیگری راکشته باشد؟ فرمود: اگر صید دیگری را نیز کشته باشد دیگر کفاره ندارد و او از کسانی می شود که خدا در حق آن فرموده: «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ» (و کسی که از آن حد تجاوز کند خداوند انتقام می گیرد) و به این معنی اخبار دیگری نیز هست.

از امام صادق <sup>۲</sup> است که اگر مُحَرَّم صیدی را از باب خطا بکشد پس بر او کفاره واجب است و اگر بار دوم از جهت خطا بکشد پس همیشه کفاره دارد اگر خطا باشد، ولی اگر عمداً بکشد کفاره دارد، و اگر بار دوم عمداً بکشد پس او از کسانی است که خدا از او انتقام می گیرد و دیگر کفاره ندارد.

بنابراین معنی «عفا الله عما سلف» یعنی خدا از بار اول که قبل از بار دوم است می گذرد.

«أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ وَمَتَاعًا لَكُمْ وَلِلْغِيَّارَةِ» به طور مطلق در حال احرام و غیر آن (صید دریا حلال است) و ضمیر در «طعامه» به «صید» یا به «بحر» بر می گردد.

۱- تفسیر الصافی ۲: ص ۸۹- تفسیر البرهان ۱: ص ۵۰۳ / ح ۷

۲- تفسیر الصافی ۲: ص ۸۹- التّهذیب ۵: ص ۳۷۲ / ح ۲۱۱- الاستبصار ۲: ص ۲۱۱ / ح ۴

«وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» و صید خشکی در حالت احرام بر شما حرام است پس در مخالفت امر و نهی خداوند از او بترسید چون حشر و بازگشت شما به سوی اوست.

«جَعَلَ اللَّهُ» جمله مستأنف در مقابل تعلیل است برای صید خشکی در وقت احرام برای زیارت بیت یا در وقت دخول حرم که حریم بیت است، و «جعل» به معنی «صیر» برگرداند یا به معنی «خلق» «آفرید» است. «الْكَعْبَةَ» کعبه را از آن جهت کعبه گفته‌اند که مانند مکعب است، و عرب هر مربع و خمیده را کعب و کعبه می‌نامند.

«الْبَيْتَ الْحَرَامَ» مفعول دوم است یا بدل از کعبه است و از اینکه به بیت الحرام توصیف شده است به علت حرام بودن هتك حرمت آن با شکار کردن صید در اطرافشان و مورد قصاص قرار دادن کسی است که به حرم پناه بسته است و آن حرمی است برای قیام مردم است و (قیاماً للناس) مفعول دوم یا حال از «قام» به معنی اعتدال است یعنی کعبه را سبب اعتدال مردم قرار داد، یا کعبه را معتدل قرار داد تا مردم بهره‌مند گردند، یا از «قام المرأة» یعنی زن به شأنش قیام کرد و امر خودش را کفایت کرد، و معنی آن این است که خداوند کعبه را برای مردم کفایت‌کننده قرار داد یا به معنی قوام است به معنی آن چیزی که زندگی مردم به آن استوار است یا به معنی ملاك کار و تکیه گاه آن یعنی خداوند آن را تکیه گاه همه‌ی امور مردم در معاد و معاششان قرار داد.

«وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ» ماه حرام یعنی جنس ماه حرام و افراد آن جنس چهار است ذی القعدة، و ذی الحجة، و محرّم، و رجب، یا مقصود ماه حرام مورد



نظر است که ماه حجّ باشد، و آن عطف بر «کعبه» است خواه توصیف آن فرض شود به اینکه قیام برای مردم است، یا فرض نشود.

«وَأَلْهَدِي وَالْقَلْتِدَ» یعنی صاحبان قلادت یا خود قلادت، و ذکر آن در اوّل سوره گذشت.

بدان که قرار دادن کعبه به منزله ی قلب بیت الله الحرام که همان سبب اعتدال مردم می شود و مقام آن در عالم صغیر که موجب کفایت امور آنان می گردد و ملاک کار و ستون زندگی آنان به آن وابسته است واضح و روشن می باشد و منظور از ماه حرام نیز سینه ای است که قلب در آن واقع شده و منظور از «هدی و قلادت» قوای روانی است که بعضی آشکارا و نشاندار و بعضی بی نشانند، و بودن صاحب قلب و صاحب سینه و طلب کنندگان وصول به قلب و سینه... همه ی اینها جهت قیام برای مردم است که واضح بوده و هیچ خفائی در آن نیست.

در اوّل سوره و در قول خدای تعالی: «من دخله کان آمناً» در سوره ی آل عمران اشاره به تأویل آن شد.

و اینکه منظور از کعبه ی سنگها قیام برای مردم باشد از آنچه که قبلاً گفتیم ظاهر می شود که آن کعبه ظهور قلب است، و در آن هر چیزی که در قلب جریان دارد، جاری است. علاوه بر این تاجرهای کعبه ی احجار سود می برند و ساکنین آنجا روزی می خورند، و پناهندگان به آنجا ایمن می شوند و جای نفقه و مخارج زائرین آنجا پر می شود، و دعای دعاکنندگان در آنجا جهت معاد و معاش مستجاب می شود، و بقای همه ی اهل زمین به این است که کعبه در بین آنهاست و بعضی از مردم آنجا را زیارت می کنند، چنانکه در خبر به آن اشاره

شده است.

اما اینکه ماه حرام را قیام برای مردم آورده است، بدان جهت است که آن مظهر سینه و مظهر صاحب سینه است و هر چه که در آن جریان دارد در این نیز جریان دارد. علاوه بر آن ماه حرام ماه فراغت از قتال، و ماه اشتغال به مرمت معاش و معاد است، و بودن هدی و قلائد قیام برای مردم برای این است که آن دو مظاهر طالبین علم است و طالبین علم برکات اهل زمین هستند، علاوه بر این فروشندگان قربانی‌ها از قیمت آن بهره می‌برند و هبه کنندگان آن با خوردن گوشتشان بهره‌مند می‌شوند.

«ذَلِكَ» یعنی کعبه‌ای که در شهری قرار بگیرد که از زراعت‌ها و اسباب تجارت‌ها و از همه‌ی منافع خشگی و دریا خالی باشد و نواحی نزدیک و دور آن نیز از زراعت و تجارت خالی باشد، و در عین حال چنین شهری را خدای تعالی سبب تعیش مردم و سودهای دنیوی و منافع غیر منتظره آنها قرار داده است. و لفظ «ذَلِكَ» مبتدأست و خبر آن قول خدای تعالی «لِتَعْلَمُوا» است یعنی تا بدین وسیله بدانید.

«أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ» که خدا آنچه از اسباب غیبی روحانی، و اسباب دور آسمانی علوی است، می‌داند.

«وَمَا فِي الْأَرْضِ» و می‌داند آنچه از قبیل اسباب طبیعی حسی نزدیک است، زیرا شما پس از آنکه دیدید چگونه اهل این شهر خالی ارتزاق می‌کنند و از هر چیزی که قابل بهره‌وری و انتفاع است سودهای فراوانی می‌برند می‌فهمید که این معنی جز با اسباب و تأییدات الهی میسر نیست و در این مورد اسباب طبیعی استقلال ندارند به خلاف اینکه کعبه در شهرهای آباد و دارای

تجارت و زراعت قرار گیرد که در این صورت معلوم نمی شود که روزی اهل آنجا با اسباب الهی است یا اسباب طبیعی، بلکه اعتقاد بر این می شود که با اسباب طبیعی است چنانکه اصحاب حس و طبیعیون و دهریون به آن معتقدند.

و آنگاه که فهمیدند که روزیهای مردم و سودهایشان جز با اسباب الهی میسر نیست می فهمید که خدای تعالی عالم به جمیع اسباب نزدیک و دور و روحانی و جسمانی و علوی و سفلی است و اینکه خدای تعالی بر توجیه اسباب به سوی این مسبب قدرت دارد، و فرمود: «لتعلموا ان الله يقدر» یعنی از کلمه ی قدرت استفاده نکرد، زیرا قدرت نسبت به مسبب، سبب قریب است بر خلاف علم (که سبب بعید است)، پس گویا که قدرت که قدرت از حصول مسبب استفاده می شود<sup>۱</sup>.

«و» تا بدانید «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» زیرا کسی که عالم باشد به اسباب خفی روحانی، و جلی جسمانی و توجیه این اسباب به سوی مسبب که بعید الحصول است عالم به هر چیز از بزرگ و کوچک می شود، و آن تأکید و تعمیم است پس از اطلاق و تخصیص.

«أَعْلَمُوا» بعد از آنکه شمول علمش را نسبت به هر چیزی ذکر کرد مقام اقتضا کرد که منحرفین از علی عليه السلام را به توبه ترغیب کند، و به سبب شمول غفران و رحمتش به سوی او باز گردند، و منحرفین از علی عليه السلام را به سبب شدت عقاب و اطلاع خدا بر سرائر<sup>۲</sup> شان بترساند، پس فرمود حال که دانستید که خدا بهر چیزی آگاه است از آشکار و نهان و ضمائر، پس بدانید که عقاب خدا شدید

۱- چون مسبب لازمهاش استفاده از سبب قریب یعنی قدرت می باشد لذا بدیهی است که باید قدرت داشته باشد و لزومی به ذکر آن نیست در حالی که علم داشتن به این قدرت در مرحله ی بعد قرار می گیرد که در واقع جلب توجه علمی مردم به این مسأله می باشد.

۲- سرائر: جمع سریره: نیت، راز